



## "آقای حسّ خوب"

واژه "اخلاق حرفه ای" را شاید شما هم بارها شنیده باشید، اخلاقی که در آن "مهارت" حرفه ای رفتار کردن آموخته می شود نه "اندیشه ی خوب شدن" در آن "توصیه" می شود چگونه رفتار کن نه اینکه به صورت مستدل و مبرهن "تعلیم" داده شود چه رفتاری معقول است یا موهوم، چه رفتاری حق است یا باطل، چه رفتاری سازنده است یا مخرب، چه رفتاری نفاق است یا اخلاص! و چه رفتاری سطحی است و شعارزده یا عمیق و راهبردی...

به زبان ساده اخلاق حرفه ای داشتن یعنی مهم نیست انسان "خوب" باشد، مهم این است که "حرفه ای" باشد

یا شبیه به این مثال؛ که مهم نیست عالم "حرف های خوب" بزند، مهم این است که "خوب حرف" بزند، یعنی حرفه ای سخن گفتن

برای همین در مواجهه با انسان هایی که "خوب" نیستند اما حرفه ای رفتار می کنند به انسان "حسّ خوبی" دست نمی دهد، شاید بخاطر این است که "آدا" در می آورند و خودشان نیستند، یا به زبان دقیق تر فقط "مهارت" آموخته اند و در "دو شخصیتی" شدن ماهر شده اند، که پر واضح است انسان هایی که خودشان نیستند و دور هستند هیچ حس خوبی را نمی توانند

به دیگران منتقل کنند، بخصوص بعد از چند مواجهه‌ی اول که دیگر "مهارتهای رفتار حرفه‌ای اش" رنگ می‌بازند و جذاب و نو نیستند!

اما زیر این آسمان کبود همواره انسان‌هایی بوده و هستند که اخلاقشان حرفه‌ای نیست بلکه "خوب" است

تماماً "خودشان" هستند، یک رو و یک رنگ و زلال، ولی خودی که حسابی "تربیت و تزکیه" شده است، به زیان ساده خودی که "خوب" شده است، تنها همین کسانی که "خوب" هستند، اخلاقشان هم خوب است و فقط اینان به انسان "حسّ خوب" منتقل می‌کنند

کسی که "اخلاق حرفه‌ای" دارد نمی‌تواند به ما "حسّ خوب" بدهد، فقط می‌تواند ما را فریب بدهد و به مقاصدش برسد البته تا مدتی کوتاه... به حسب همان قاعده فلسفی که "فاقد شیء نمی‌تواند معطی شیء باشد"

ولی انسانی که خوب است به دیگران "حسّ خوب" می‌دهد چرا که به حسب دیگر قاعده‌ی فلسفی "معطی شیء واجد شیء است"

کسی که "خوبی" ندارد چگونه به دیگران "حسّ خوب" بدهد؟! باز هم بگویم؛ کسی که "خوبی" ندارد یا مدام در حال "خوب" تر شدن نیست چگونه به دیگران حسّ خوب بدهد!؟

حالا دیگران همسر باشد، فرزندان باشند، اقوام باشند، دوستان باشند، اطرافیان باشند، هم شهریان باشند، هم میهنان باشند یا جهانیان فرقی نمی‌کند، مهم این است که در عصری به سر می‌بریم که "حسّ خوب" کم منتقل می‌شود

عصری که افق انسان را از "خوب" بودن صرفاً منتقل کرده است به "موفق" بودن و برای موفق بودن صرف هم "حرفه‌ای" بودن نیاز است

در صورتی که برای "خوب" بودن نیاز به "حقیقی" شدن است و "تعلیم و تربیت" ولی برای "موفق" بودن مهم نیست انسان خوب است یا بد، کافی است حرفه‌ای رفتار کند، وارد "حزب و گروه" شود، سر از "لابی‌های قدرت و ثروت" در بیاورد، دم از "مردمی" بودن بزند...

حالا اگر می‌خواهد بین مذهبی‌ها موفق شود که ژست‌های "مذهبی" کارساز است البته به صورت حرفه‌ای

اگر می‌خواهد بین غیر مذهبی‌ها موفق شود که ژست‌های "غیر مذهبی و ضد مذهبی" راه‌گشاست البته این هم به صورت حرفه‌ای

اگر هم می‌خواهد در بین هر دو جمع موفق باشد که جمع همان دو ژست به صورت دو برابر حرفه‌ای کافی است و موفقیت‌آمیز

خلاصه باید "مهارت رفتاری" داشته باشد یا "رفتار خوب"...

انسانی که "خوب" است دیگر اراده نمی‌کند حرفه‌ای رفتار کند چرا که نیازی ندارد به این ادا! او در اوج رفتار و اخلاق و مواجهه است

انسانی که "خوب" است حتی اراده نمی‌کند به دیگران "حسّ خوب" بدهد! چرا که دیگران به شرط اینکه "مریض" نباشند حتماً در مواجهه با او، یا



ماجراهای او قهرا دچار "حسّ خوب" می شوند...

البته همانطور که "بیمار جسمی" مزه های خوب را متوجه نمی شود، مریض روحی هم درکی از حسّ خوب ندارد، بگذرم از تعریف "حسّ خوب" عبور کنم و بروم سراغ مصداق؛  
"شهید سلیمانی"

او "حسّ خوب" می داد به همه

"حسّ خوب" می دهد به همه

"حسّ خوب" خواهد داد به همه

آنان که خود برترشان را در شخصیت سردار دلها یا همان "آقای حسّ خوب" دیده اند افشان "خوب" شدن است نه هیچ نوع بودنی دیگر...

راستی این چه سری است که انسان های خوب، همچون "خوبترین انسان ها" یعنی حضرت حسین جان و دیگر معصومین حتی شهادتشان هم به ما حسّ خوب می دهد، و ما را تشنه و شیفته ی اشک ریختن می کند در مصائب خود... چرا حتی در اوج غم و اندوه مصائب "خوبترین انسان ها" ما برترین "حسّ خوب" را تجربه می کنیم؟!

با این نگرش متوجه خواهیم شد که شهید سلیمانی که سلوکش را ذیل "خوبترین انسان ها" قرار داد و شد "انسان خوب"، چرا حتی شهادتش هم به ما حسّ خوب داد، حسّ خوبی که همگان را گامی، یا گامهایی به سمت "خوب" شدن پیش برد...

مواجه شدن با "خوب ترین انسان ها" و "انسان های خوب" همواره توامان است با "حسّ خوب"

رهروان "حاج قاسم" در هر ظاهر و شغل و تحصیلات و جنسیتی باشند شاخصه مشترکشان این است که دیگران در مواجهه با آنان دچار "حسّ خوب" می شوند، چرا که آنان مدام در حال خوب و خوب تر شدن هستند همچون شخصیت مطلوبشان "شهید سلیمانی"

راهی که شهید سلیمانی و مکتب روح الهی اش در وانفسای "عدم حسّ خوب"، در گاه جولان تمدن پوچ غرب مقابل ما گشود هیچ گاه نمی تواند منهای انتقال "حسّ خوب" به دیگر انسان ها باشد

مواجهه با حضرات معصومین به انسان "حسّ خوب" می دهد

مواجهه با رهروانشان نیز به انسان "حسّ خوب" می دهد

مواجهه با رهروان رهروانشان نیز همینطور

"سردار جان" راهت ادامه دارد

همان راهی که در هنگامه ی رفتن از عالم ماده، انسان ها در بدرقه ی "انسان خوب" می گویند؛ اَللّهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا "خَيْرًا"...

